

## کریم امامی



■ جناب آقای امامی، ضمن تشکر از این که به رغم همه گرفتاریهای کاری، دعوت ما را به گفتگو پذیرفتید، قبل از هر چیز از احوال و آثار خود شرحی مختصر بدهید.

متولد شیراز هستم، در سال ۱۳۰۹ تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان بردم و سپس از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفتم. چند سال بعد هم فرصت یافتم که دو سال در آمریکا در همین رشته ادامه تحصیل بدهم، در دانشگاه مینه سوتا که در شهر مینیاپولیس واقع است. در کارهای مختلفی که در طول زندگی کرده‌ام و مشاغلی که برعهده داشته‌ام از معلومات خود در زبان انگلیسی سود برده‌ام. این تجربه‌ها به طور خلاصه عبارت بوده‌اند از خبرنگاری و نویسندگی برای یک روزنامه انگلیسی زبان در تهران (کیهان ایترنشنل)، آموزش زبان انگلیسی طی یک دوره چهار ساله به دانشجویان دانشکده هنرهای تزئینی (که در این سالها در دانشگاه هنر ادغام شده است)، ویراستاری کتاب و بعد

سر ویراستاری در مؤسسه انتشارات فرانکلین، مدیریت یک مؤسسه انتشارات دولتی (انتشارات سروش)، و در سالهای اخیر به همراهی همسرم گلی امامی، تصدی و اداره یک انتشارات و کتابفروشی کوچک (انتشارات زمینه).

و در کنار همه این کارها همیشه نگارش، ترجمه و ویرایش. و البته توجه به مسائل نشر کتاب در ایران، که همین زمینه بیشتر مقاله‌ها و مصاحبه‌های من در دوران بعد از انقلاب بوده است. ولی برای خوانندگان مجله «مترجم» مثل این که بیشتر باید از ترجمه‌های خود بگویم. و با شرمساری باید عرض کنم که کارنامه بالابندی ندارم. فهرست برخی ترجمه‌های خود را همراه با مشخصات کتابهای اصلی

جداگانه تقدیم می‌کنم که اگر برای آن جا بود در انتهای گفتگو یا در کنار آن به چاپ برسد. جدا از مطالب پراکنده‌ای که برای مطبوعات به فارسی برگردانده‌ام، مهم‌ترین ترجمه‌هایی که از انگلیسی به فارسی کرده‌ام به طور خلاصه عبارت‌اند از نمایشنامه با خشم به یاد آر اثر جان آزرین که اخیراً درگذشت، رمان «گتسی بزرگ» از نویسنده آمریکایی اف. اسکات فیتس جرالده، یک مجموعه شعر و مقاله دربارهٔ رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی با عنوان «آپارت‌هاید»، کتاب تاریخی ایرانیان در میان انگلیسی‌ها نوشتهٔ دنیس رایت و سه جلد از داستانهای کوتاه شرلوک هولمز. از طرف دیگر، از فارسی به انگلیسی، مقداری شعر و داستان کوتاه ترجمه کرده‌ام، از جمله شعر بلند «صدای پای آب» زنده‌یاد سهراب سپهری و ۷۲ رباعی هم از خیام. از کتاب از پست و بلند ترجمه هم باید نام ببرم که مجموعهٔ هفت مقاله در زمینه مسائل ترجمه است و بعضی از این ترجمه‌های فارسی به انگلیسی در آن تجدید چاپ شده و معرفی خوبی هم از آن در مجلهٔ «مترجم» به عمل آمد، که البته جای تشکر دارد.

■ معمولاً در گفتگوهایمان با مترجمان از دوران کودکی و نوجوانی آنها سؤال می‌کنیم چون بی‌تردید علاقهٔ فرد به ترجمه و توانایی او در این کار تا حد زیادی ریشه در تجارب او در دوران کودکی و نوجوانی دارد. چه کسانی در این دوران در آموزش مستقیم و غیرمستقیم فارسی به شما مؤثر بودند؟ در مراحل بعدی چه افرادی و چگونه توجه شما را به زبان فارسی جلب کردند و شخصیت امروزی شما را ساختند؟

کودکی و نوجوانی من در شیراز گذشته است. بنابراین فارسی اصیل شیرازی تا مغز استخوانم رسوخ کرده. در دورانی که به مدرسه ابتدایی می‌رفتم، یعنی سالهای آخر سلطنت رضاشاه، زبان فارسی مکتوب، با وجودی که رو به سادگی می‌رفت، هنوز یک فارسی مقید بود که ریشه در سنتهای ادبی چند صد سالهٔ کشور داشت. در دیستان گلستان سعدی را می‌خواندیم و زمانی که انشا می‌نوشتیم یک سلسله عبارتهای قالبی، از همان جنس «البته واضح و مبرهن است...» را به هم می‌چسباندیم و تحویل آموزگار می‌دادیم و نمرهٔ خوب هم می‌گرفتیم. بیرون از مدرسه کتابهای مُد روز ترجمه‌های پُر آب و تابی از آثار شاعران رمانتیک فرانسوی، لامارتین و شاتوبریان، بودند. «نغمه‌های شاعرانه» متن محبوب دختران و پسران جوان بود. این قطعات ادبی و عشقی البته روی من نوجوان تأثیر می‌گذاشتند و مرا به تقلید می‌خواندند و یک روز که یکی از این انشاهای سبک جدید را سر کلاس خواندم معلم نگاه مخصوصی به من کرد و پرسید آیا این قطعه را حتماً خودم نوشته‌ام و زمانی که پاسخ مثبت دادم، دیگر چیزی نگفت ولی احساس کردم که ناباور است و یقین دارد که انشایم را از روی مجله‌ای یا کتابی رونویسی کرده‌ام.

باری، خواندن روزنامه و مجله در منزل ما رواج داشت و با هجوم متفقدین به ایران و پایان یافتن دیکتاتوری رضاشاه، دوران جدیدی از فعالیت احزاب و انتشار نشریات نوظهور و گاه جنجالی فرا رسید که تا اواخر دههٔ ۱۳۲۰، در تمام سالهایی که کلاسهای دبیرستان را طی می‌کردیم، ادامه داشت. من شدیداً روزنامه و مجله می‌خواندم و یقیناً فارسی بالنسبه ساده‌تر و پُر تحرک مطبوعات آن دوران، از زبان رُک و هتاک محمد مسعود گرفته تا فکاهیات توفیق و مطالب شسته رفته ژرنالیست‌های فرنگ رفته‌ای چون فرخ کیوانی و رحمت مصطفوی بر ذهن من اثر گذاشته. یک مجلهٔ فرهنگی که چند سالی در دههٔ ۱۳۲۰ منتشر می‌شد و ما آن را خیلی می‌پسندیدیم مجلهٔ «امید» بود که صاحب امتیاز آن مرحوم نصرالله فلسفی تاریخدان معروف بود و سردبیرش، اگر اشتباه نکنم، محمد زرنگار که مطالبی را هم خودش برای مجله ترجمه می‌کرد، با امضای مستعار «ماز». بله، این مجله را من خیلی دوست داشتم و هر هفته منتظر رسیدن آن از تهران و ظهورش در نمایندگی پخش مطبوعات کشور در خیابان زند بودم.

البته در همان دوران جنگ جهانی دوم نیروهای متفقین هم نشریاتی به زبان فارسی برای مصارف تبلیغاتی خود منتشر می کردند که اغلب هم به صورت مجانی در قرائت خانه هایشان توزیع می شد و این نشریات هم در حد خودشان تأثیرگذار بودند، از جمله مجله «شیورا» که با چاپ رنگی روی کاغذ گلاسه در هندوستان چاپ می شد و حاوی مطالب و تصاویر متنوعی بود، یک نشریه مخصوص کودکان به نام «نونهالان» که در تهران انتشار می یافت و یکی از اولین نشریه های خاص خوانندگان جوان بود، و یک فصلنامه ادبی به نام «روزگار نو» که در لندن تهیه و چاپ می شد و در جمع نویسندگان و مترجمان آن جمعی از فضلای ایرانی که در آن زمان در انگلستان بودند، چون مجتبی مینوی و مسعود فرزاد، مشارکت داشتند. و همینجا اضافه کنم که برنامه فارسی رادیو بی بی سی هم که در اثنای جنگ جهانی دوم، و حتی قبل از هجوم نیروهای متفقین به ایران آغاز به کار کرد، روی ما تأثیرگذار بود. جریان جنگ را از طریق گوش دادن به رادیوهای بیگانه - جوش و خروش بهرام شاهرخ در رادیو برلین و کلام موزون و پُرطنطنه حسن موقر بالیوزی و ابوالقاسم طاهری در رادیو لندن - دنبال می کردیم. مرحوم مجتبی مینوی در رادیو لندن هم بود و هفته ای سه گفتار با صدای خودش پخش می کرد و این گفتارهای ادبی و اجتماعی هم روی من اثر می گذاشتند. حالا که فکرش را می کنم به این نتیجه می رسم که مجتبی مینوی باید یکی از سرمشق های فرهنگی من در دوره نوجوانی بوده باشد.

با آثار نویسندگان نوپرداز معاصر هم آشنا شدم، اول با قصه های جمال زاده و بعضی از نوشته های محمد حجازی و علی دشتی و بعد وقتی که دیگر دبیرستان را در شیراز تمام کرده و در تهران به دانشگاه می رفتم با بعضی از داستانهای صادق هدایت و صادق چوبک و بزرگ علوی. البته این نویسندگان هم در پرورش ذوق زبانی من مؤثر بوده اند. از همان دوران نوجوانی من به ساده نویسی علاقه داشتم و برخلاف بسیاری از همسالان خود رغبتی به نقل اشعار متقدمین در لابه لای نوشته های خود نشان نمی دادم.

■ زبان انگلیسی را چگونه و کجا یاد گرفتید؟ می دانید که زبان انگلیسی در دانشگاه ها و مؤسسات خصوصی معمولاً در سطوح پایین تدریس می شود، حال آن که مترجم برای درک پیچیدگی های زبان انگلیسی در انواع متون خاصه متون ادبی باید زبان را در سطحی بسیار پیشرفته بداند. مترجم چگونه می تواند ضمن کار دانش خود را از زبان افزایش دهد؟ در این مورد تجربه ای دارید؟

باید بگویم که شالوده انگلیسی دانی من در شیراز ریخته شد. پدرم خودش انگلیسی دان نسبتاً قابل بود که چند سفر به هندوستان کرده بود و به خاطر او کتابها و نشریات خارجی در خانه پیدا می شد. من هم علاقه مند بودم که زبان انگلیسی را هرچه زودتر یاد بگیرم چون احساس می کردم، همان طور که جمع کشیری از نوجوانان امروز احساس می کنند، که آموختن زبان انگلیسی باعث خواهد شد که دریچه ای به جهان بزرگ و پیشرفته قرن بیستم به روی انسان گشوده شود. ولی آموزش این زبان را به صورت مرتب زودتر از کلاس هفتم، که سال اول دبیرستان در دوره ما بود، آغاز نکردم. و از همان ابتدا با معلم خصوصی هم تقویت می شدم. در کلاس هشتم که بودم شعبه شورای فرهنگی بریتانیا در شیراز افتتاح شد و درهای خود را به روی داوطلبان آموزش زبان انگلیسی گشود. من بلافاصله در پایین ترین کلاس ثبت نام کردم و چند سال به طور منظم، هفته ای سه روز و هر روز یک ساعت سر کلاس انگلیسی این انجمن می نشستم و همراه دبیران بریتانیایی دوره کتابهای *Essential English* را قدم به قدم می خواندم و تمام تمرینها را حل می کردم و به این ترتیب گرامر و قرائت صحیح واژه های انگلیسی را به شکلی اساسی و بدون شتاب یاد گرفتم و زمانی که به سال آخر دبیرستان رسیدم در بالاترین کلاس انجمن، کلاس

Proficiency بودم و در دبیرستان در درس انگلیسی مسافت زیادی از همشاگردی های خود جلو افتاده بودم.

این را هم بگویم که در شورای فرهنگی بریتانیا کتابخانه کوچکی بود پُر از کتابهای جذابی که نعمت بزرگی برای یک دانش آموز علاقه مند به زبان انگلیسی محسوب می شد، هم کتابهای داستانی و هم غیرداستانی؛ هم ساده شده و هم به شکل اصلی. ما این کتابها را می توانستیم چند تا چند تا قرض بگیریم و به خانه ببریم. و من لذت کتاب خواندن را از این کتابها چشیدم. تابستانها که مدرسه تعطیل بود گاهی تا دو کتاب کوچک را در یک روز می خواندم، و اغلب چنان سریع می خواندم که معطل مراجعه به کتاب لغت برای پیدا کردن معنی لغتهایی که نمی دانستم نمی شدم. جاذبه داستان مرا با خودش می برد و لغتی که چند بار تکرار می شد سرانجام معنی خودش را آشکار می کرد، آن هم به صورتی کاربردی، در جای درست خودش در جمله و به صورتی که در حافظه انسان حک می شد. یک حُسن بزرگ این جور مطالعه وسیع آشنا ساختن خواننده با لغات و اصطلاحات رایج و روزمره زبان انگلیسی بود. گاهی فکر می کردیم که برای تقویت واژگان انگلیسی مان بنشینیم و یک دیکشنری را از اول تا آخر حفظ کنیم، و البته بعد از یکی دو روز از این کار منصرف می شدیم ولی این راه مطلقاً اشتباه است. چون به فرض که انسان از عهده هم برآید، آخر سر بسیاری از واژه های مهجور را که کاربرد یومیه ندارند به زور دنگک وارد حافظه خود کرده. چندی پیش داشتم فرهنگ انگلیسی فارسی حسیب را ورق می زدم و به بعضی لغتها برخوردم که در طول عمر خود، در طول چهل پنجاه سال مطالعه مداوم آنها را عملاً در صفحات یک کتاب یا نشریه ندیده بودم. خب، روشن است که به خاطر سپردن چنین واژه های مهجوری هیچ گونه فایده عملی ندارد و تنها حافظه را خسته می کند و جای لغات و اصطلاحات پرکاربرد و سودمند را می گیرد.

باری، به تهران که آمدم و وارد دانشگاه شدم باز با همان وضع دبیرستان روبه رو گشتم، یعنی حضور چند دانشجو در هر کلاس که دارای معلومات خوبی از زبان انگلیسی بودند و تعداد بیشتری که معلومات شان از حد متوسط هم پایین تر بود و همین ها سرعت آموزش را کند می کردند و استادان به جای این که بیشتر به مباحث ادبیات پردازند ناچار بودند لغات و عبارات دشوار را معنی کنند و به توضیح واضحات پردازند. من سه سال بدون زحمتی را در دانشگاه گذراندم و با نمره های خوب لیسانس گرفتم، ولی چند سال بعد که در امریکا سر کلاس درس نشستیم دیدم عجب، چقدر از بعضی چیزها کم می دانم و چه چاله هایی در معلومات من وجود دارد. با خود زبان انگلیسی مشکلی نداشتم و با بسیاری از متون هم آشنا بودم ولی از مباحثی چون نقد ادبی، یا تاریخ تمدن یا فلسفه که زمینه های فرهنگ غرب را تشکیل می دهند در دوره لیسانس چیزی نخوانده بودم. با وجودی که سعی کردم این کمبودها را جبران کنم هنوز هم مرا آزار می دهند.

تحصیل در محیط طبیعی یک زبان، به عقیده من، برای کسی که به طور جدی می خواهد از آن زبان ترجمه کند امری ضروری است و انسان هر قدر هم معلومات قبلی از آن زبان در خارج از محیط آن کسب کرده باشد وقتی وارد محیط شد و در آن زندگی کرد و اشیائی را که قبلاً توصیف شان را در صفحات کتاب خوانده بود به چشم خود دید یا لمس کرد یا طعم شان را چشید و با مردمان آن محیط به گفتگو نشست یا مهر ورزید یا دعوا کرد، تازه این جور لغات در ذهنش جا می افتند. اشخاصی که امکان حضور در محیط طبیعی یک زبان را ندارند باید به کمک وسایل سمعی و بصری که خوشبختانه امروز خیلی فراوان تر و در دسترس تر از دوران نوجوانی ما هستند قسمتی از آن محیط را به خانه خودشان بیاورند.

البته شخص علاقه مند به یک زبان خارجی هیچ گاه از آموختن آن زبان فراغت حاصل نمی کند. با

پیشرفت علم و دانش و تحولات زندگی لغتها و اصطلاحات جدید پیوسته وارد زبان می شوند و بعضی لغات و اصطلاحات به تدریج از سکه می افتند و تنها از طریق مطالعه مرتب نشریات جدید است که انسان در کوران نوزایی مداوم زبان قرار می گیرد.

■ گنسی بزرگ گویا در سال ۵۴ منتشر شده است. در ترجمه این کتاب خیلی خود را پای بند اصل کرده اید و نقدی هم که بر این ترجمه نوشته شده بیشتر بر همین پای بندی بیش از حد شما به اصل انگشت گذاشته است. امروز که به این کار اولیه تان می نگرید می بینید چه ره درازی پیموده اید. قضاوت درباره اولین تجربه مشکل و غیرمتصفانه است ولی باتوجه به این که ما در گفتگوهایمان بیشتر به جنبه های آموزشی ترجمه نظر داریم بفرمایید با تجربه و دیدی که امروز در ترجمه پیدا کرده اید چه نظری دارید و چگونه آن را ارزیابی می کنید؟

ترجمه عزیزی است. چاپ اول آن در سال ۱۳۴۴ منتشر شد و چاپ سوم آن در سال ۱۳۵۴ و من از مقدار زحمتی که برای آن کشیده ام احساس رضایت می کنم. البته ممکن است از زحمات خود بهترین نتیجه را نگرفته باشم ولی اشکالات کار، اگر اشکالی هست، از سهل انگاری و سمبل کاری نیست. در اصل رمانی است با یک نشر دقیق و ظریف که من سعی کرده ام آن را به فارسی عیناً در بیاورم و در فرایند ترجمه چیزی از دست نرود. در نتیجه نثر فارسی کتاب مثل راحت الحلقوم نیست؛ گیر و گره دارد و جمع وسیع خوانندگان را راضی نمی کند. دقت بیش از حد ترجمه نثر کتاب را سنگین کرده، ولی این سنگینی در اصل کتاب هم هست. من هم اکنون دارم داستان کوتاهی از اسکات فیثس جرالدر را به فارسی برمی گردانم و عیناً همان مشکل قبلی را دارم. در آغاز دهه ۱۳۴۰ که گنسی بزرگ را ترجمه کردم شاید اعتماد به نفس کافی نداشتم که از متن اصلی فاصله بگیرم، و حالا سی سال بعد، که اعتقاد به فارسی خوب و روان در ترجمه زیاده تر شده است باز می بینم که اگر به منظور فارسی تر کردن ترجمه از اصل دور بشوم از حفظ سبک نویسنده - که آن هم یکی از اصول ترجمه است - غفلت ورزیده ام. مثل این که در برابر متن های دشوار چاره ای جز حفظ دقت ترجمه نیست، هر چند که خواننده فارسی زبان را مریخ بدهد. البته متن هایی هستند که انسان می تواند آنها را طوری ترجمه کند که انگار در اصل به زبان فارسی نوشته شده اند، ولی همه متن ها این امکان را به مترجم نمی دهند. می بینم در فرنگستان این روزها در ترجمه شعر گرایش به حفظ دقت و برگردان لفظ به لفظ کلام است.

■ حالا که صحبت از گنسی بزرگ شد، اجازه بدهید سؤالی جزئی تر بپرسم. یکی از مشکلات مترجم ساختن ترکیبات قابل قبول است. فرهنگها در یافتن معادل برای مفردات به مترجم کمک می کنند اما در ساختن ترکیبات نمی توانند به مترجم کمک چندانی بکنند. از این روست که می توان درباره توان مترجم از روی ترکیباتی که ساخته داوری کرد. اهمیت ترکیبات در ترجمه از این جهت است که ترکیب اگر درست ساخته شده باشد زبان متن را روان و در نتیجه درک و خواندن متن را آسان می کند. برای مثال ترکیب موصوف + صفت را در نظر بگیرید. مترجم در ترجمه این قبیل ترکیبات از انگلیسی به فارسی با مشکل روبروست، همان مشکلی که شما در گنسی بزرگ با آن روبرو بودید. فرهنگهای دوزبانه برای صفات، جدا از متن معادلهایی پیشنهاد می کنند. وقتی صفات در متن به کار می روند، بخصوص در متون ادبی، غالب معادلهای پیشنهادی فرهنگ به کار مترجم نمی آیند چون در این موارد صفت باتوجه به موصوف خود به معنی دیگری به کار رفته و در نتیجه در یافتن معادل برای صفت باید ارتباط معنایی با موصوف را در نظر گرفت. حال اگر صفت و موصوف را بی ارتباط با یکدیگر دو کلمه جداگانه بدانیم و در فرهنگ برای هر یک معادل بجاوییم ترکیب حاصل ترکیب قابل قبولی نخواهد شد. یک نمونه ترکیب *the ragged edge of the universe* است که آن را «لبه ژنده عالم» ترجمه کرده اید. مورد دیگر ترکیب *diminished*

wind است که آن را «وزش تخفیف یافته باد» ترجمه کرده‌اید. این ترکیب همچون ترکیب قبلی ترکیبی ثقیل و غیرفارسی است ولی تفاوت در این است که در اینجا شما معنی صفت را به طور کامل به فارسی منتقل کرده‌اید. اگر به جای diminished بنویسیم ملایم، در این صورت ترکیب «باد ملایم» که متقد پیشنهاد کرده ترکیبی فارسی است ولی معنی ترکیب اصلی را کاملاً منتقل نمی‌کند چون در اینجا صحبت از بادی است که قبلاً شدت داشته ولی حالا از شدت آن کاسته شده است. چنان که می‌بینید مشکل اصلی ترجمه در سطح کلمه نیست، بلکه در سطوح فراتر از کلمه مثلاً در سطح ترکیبات است. سؤالم را براساس مثال اخیر می‌پرسم. آیا هنوز هم با ترکیب «وزش تخفیف یافته (یا کاهش یافته) باد» موافقید یا به این دلیل که این ترکیب قبلاً در فارسی به کار نرفته و ترکیبی ثقیل و ناچسب است با آن مخالفید و ترکیبی روان هرچند ناقص از نظر معنی را ترجیح می‌دهید؟

اخیراً در جای دیگری گفته‌ام «من هم ... موافقم که اگر به خاطر حفظ شیوایی کلام مجبور بشویم صفتی یا قیدی را جا بیندازیم دنیا آخر نمی‌شود». خوب این موضعی است که در عالم نظر به آن رسیده‌ام، ولی در عمل، حالا که شما می‌پرسید امروز در مقابل diminished wind کدام را ترجیح می‌دهم، «وزش تخفیف یافته باد» یا «باد ملایم» را، دلم به آسانی به «باد ملایم» رضایت نمی‌دهد، چون همان طور که خودتان به درستی تشخیص داده‌اید «باد ملایم» همه معنی diminished wind را در نمی‌آورد. پس شاید کوشش دیگری بکنم تا بلکه به ترکیب بهتری برسم. مثلاً «باد آرام گرفته». این نوع ترجمه شبیه بندبازی است. آدم باید هم کج بشود و هم از روی بند نیفتد. هم باید به متن اصلی وفادار بماند و هم ترکیبی که به وجود می‌آورد در زبان مقصد قابل قبول باشد.

حالا اجازه بدهید به مورد مشکل تر «لبه زنده عالم» برگردیم، اصلاً the ragged edge of the universe به انگلیسی یعنی چه؟ edge of the universe دیگر کجاست؟ همان «اقصای عالم» خودمان است و اگر هست ناصاف بودن و پاره پاره بودن آن دیگر به چه معنی است؟ اگر تمام جمله را بخوانیم معنی آن کم و بیش روشن می‌شود. راوی که بچه یکی از ایالت‌های بخش Midwest امریکاست وقتی پس از شرکت در جنگ جهانی اول به وطن برمی‌گردد احساس بی‌قراری می‌کند و می‌گوید «غرب میانه به جای آن که قلب گرم جهان باشد اکنون بسان لبه زنده عالم بود». نویسنده دنیا را به بتویی یا پارچه‌ای تشبیه می‌کند که کناره‌های آن ریشه ریشه شده است. و زادگاه او به جای این که مثل وسط پتو گرم و نرم باشد، مثل لبه‌های بیرونی آن، مثل جاهای دوردست وحشی، جای نامطمئنی شده بود. خوب، حالا برای برگرداندن آن به فارسی چه باید بکنیم؟ ایماژ آشناتری را به جای ایماژ اصلی بنشانیم تا غرابت آن برای ذهن خواننده فارسی زبان کم بشود؟ شاید، ولی فراموش نکنید که برای این کار هم باید دل و جرأت به خرج بدهیم و هم در کار نویسنده دخالت کنیم. سی سال پیش من حتماً این جرأت را در خود نیافته‌ام و حتماً تشخیص داده‌ام که اگر به متن اصلی وفادار بمانم آسان تر و کم خطرتر است.

■ خوانندگان ما گاه ترجمه‌هایشان را برای اظهار نظر و چاپ در مجله برای ما می‌فرستند. غالب این ترجمه‌ها شمراهایی است که از فارسی به انگلیسی ترجمه شده است. من معمولاً علاقه‌مندان ترجمه را از ترجمه به انگلیسی منع می‌کنم، هرچند که رطب خورده‌ام و خودم هم گاه مرتکب ترجمه به انگلیسی می‌شوم. البته استدلال من استدلالی اصولی است و روی سخن من با خوانندگانی است که تازه در راه ترجمه گام گذاشته‌اند و نباید در اولین تجربه‌های خود ناکام شوند. به طور کلی نظر عموم صاحب نظران ترجمه این است که بهتر است مترجم به زبان مادری خود ترجمه کند. چنان که می‌دانید ترجمه برخی از انواع متون توضیحی (exposition) در توان برخی از مترجمان هست ولی شعر و ادبیات به مقوله‌ای تعلق دارند که برای ترجمه آنها شَمّ زبانی لازم است و این شَمّ به گفته زبان‌شناسان در کسی به وجود نمی‌آید مگر این که فرد یا دو زبانه باشد یا این که سالها به طور مداوم در محیطی

که آن زبان صحبت می شود زندگی کرده و با فرهنگ مردم آن زبان آمیزش پیدا کرده باشد. البته من منکر استثنائات نیستم. مثلاً جوزف کُتراد به زبانی می نویسد که زبان مادری اش نیست. او این زبان را به قول زبان شناسان فرا نگرفته (acquisition) بلکه آموخته است (learning). در ایران بی اعتنایی دانشگاه ها به زبان انگلیسی مزید بر علت شده است. از طرف دیگر، چنان که می دانید، در گذشته بسیاری از آثار ادبی توسط ادبای شرق دوست به زبان انگلیسی ترجمه شده ولی در سالهای اخیر به جز مواردی معدود، ادبیات ما به بازارهای جهانی راه پیدا نکرده. جناب عالی که تجارب زیادی در ترجمه از فارسی به انگلیسی دارید تا چه حد با نظر فوق موافقت می کنید؟ به نظر شما نویسندگان و شاعران ما چگونه می توانند کار خود را به بازار جهانی عرضه کنند و کارهای آنان را چه کسانی باید به انگلیسی ترجمه کنند؟ مترجمان انگلیسی یا ایرانی یا ترکیبی از این دو؟

اول اجازه بدهید یکی دو نکته درباره مترجمان تازه کاری که سعی در برگرداندن اشعار فارسی، آن هم بیشتر از آثار شاعران نوپرداز، به انگلیسی دارند عرض کنم. هیچ اشکالی ندارد؛ دست گرمی است. این کار را با شوق می کنند و لابد لذت هم می برند و بهترین پاداش شان همین لذتی است که برده اند. ولی در کارشان تا چه حد موفق هستند آن مقوله دیگری است. موفقیت در این راه دشوار نیاز به جمع آمدن عوامل گوناگونی دارد، از جمله این که مترجم تسلط زیادی به زبان مقصد (در این مورد زبان انگلیسی) داشته و به قول شما در آن زبان صاحب شم شده باشد و ظرافتهای آن را با تمام وجود حس کند. به این ترتیب، نه تنها باید بتواند کلام فارسی شاعری را به انگلیسی شیوایی برگرداند بلکه باید از عهده ارزیابی ترجمه خود نیز برآید و بفهمد متن ترجمه شده چگونه چیزی از آب درآمده است. حال و هوای آن و لحن آن چقدر به متن اصلی نزدیک است یا نیست. بیشتر این مترجمان جوان ممکن است در حد معینی از عهده ترجمه الفاظ برآیند ولی توانایی ارزیابی کار خود را ندارند.

و اما در مورد ترجمه جدی آثار نویسندگان و شاعران معاصر ایرانی برای انتشار در خارج از کشور. این سؤال دشوارتری است و به قول معروف کل اگر طبیب بودی ... چند نویسنده یا شاعر ایرانی را می شناسید که کارشان حقیقتاً و به صورت وسیعی به بازار جهانی راه یافته باشد؟ از میان شاعران متقدم ما تنها خیام به کوشش ادوارد فیتس جرالده، که او هم ترجمه امین و دقیقی از رباعی های شاعر ایرانی را به انگلیسی ارائه نکرده بلکه اندیشه های او را در قالب کلام موزون و شاعرانه خود ریخته و با حال و هوای شرقی به خوانندگان هم عصر خود عرضه کرده و بعد از مدتی این اشعار مورد اقبال خوانندگان انگلیسی زبان قرار گرفته، در حدی که خیام فیتس جرالده دیگر امروزه خودش جزئی از ادبیات انگلیسی شده است. در مقابل ترجمه فیتس جرالده چهل پنجاه ترجمه دیگر از رباعیات خیام به زبان انگلیسی وجود دارد که بردشان فقط یک چاپ و یا دو چاپ بوده است. و از میان آثار معاصران تنها ترجمه انگلیسی بوف کور صادق هدایت است که جایی برای خودش در میان ادبیات سورئالیستی جهان باز کرده و هر چند سالی یک بار تجدید چاپ می شود. مترجم آن شخصی است به نام D. P. Costello که او را نمی شناسم و نمی دانم بوف کور را از چه زبانی به انگلیسی برگردانده، از فارسی یا از روی ترجمه فرانسه روزه لسکو (Roger Lescaux) من حدس می زنم که کاستلو بوف کور را از روی ترجمه فرانسه آن به انگلیسی برگردانده باشد، چون اگر این شخص فارسی می دانست احتمالاً آثار دیگری هم از این زبان به انگلیسی ترجمه می کرد. خوب است کسی تحقیقی در احوال این آقای کاستلو بکند.

خب، در مقابل این دو ترجمه، «رباعیان» خیام و بوف کور، که به اصطلاح «لانسه» شده اند ماده ها و بلکه صدها ترجمه داریم که لانسه نشده اند و در گوشه و کنار کتابخانه ها خاک می خورند و نام و نشان شان را فقط در کتاب شناسی ها می توانیم بجویم، آن هم اگر شانس آورده و به کتاب شناسی ها راه یافته

باشند. ترجمه شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی و مثنوی مولوی و منطق الطیر عطار و تعدادی از غزلیات حافظ و اشعاری از منوچهری و سنایی و بسیاری از کسان دیگر به انگلیسی موجود است ولی اغلب نه آنچنان خوب هستند و نه مورد پسند انبوه خوانندگان انگلیسی زبان قرار گرفته اند. اشعار و آثار معاصران که دیگر بیا و ببین. بسیاری از داستانهای کوتاه جمالزاده و هدایت و بزرگ علوی و چوبک و بسیاری از کارهای آل احمد و سیمین دانشور و ابراهیم گلستان و اسماعیل فصیح و محمود دولت آبادی و گلی ترقی و اشعار فروغ و سپهری و شاملو و اخوان ثالث و بعضی دیگر به انگلیسی ترجمه شده ولی این ترجمه ها کمتر توانسته اند توجه خوانندگان انگلیسی زبان را به خود جلب کنند. در واقع این ترجمه ها یا در نشریات کم تیراژ ادبی به چاپ می رسند و یا توسط ناشران کوچکی که در حاشیه بازار نشر امریکا و انگلیس عمل می کنند و محصول شان تنها به صورت محدودی توزیع می شود و در نشریات پرتیراژ معرفی و نقد نمی شود. اغلب تنها خریداران انگشت شماری دارند در جمع محققان و کتابخانه های دانشگاهی.

پس، از کم کاری نبوده است که نتوانسته ایم سخنوران خود را به جهان معرفی کنیم. اشکالهای دیگری باید وجود داشته باشد. فرض را هم بر این می گذاریم که این آثار، دست کم بهترین شان، دارای کیفیت مطلوب و قابل ارائه در سطح جهانی هستند. یک اشکال حتماً این است که ترجمه ها در بیشتر موارد دارای آنچنان کیفیت و الایی نیستند که سدّ بی تفاوتی خوانندگان را بشکنند و به عنوان یک اثر اصیل ادبی مورد استقبال قرار بگیرند. و یک اشکال دیگر ممکن است این باشد که در حال حاضر جوّ سیاسی در کشورهای انگلیسی زبان برای پذیرش این آثار نه تنها مددکار نیست بلکه به صورت مانعی عمل می کند. البته انگیزه مالی مهمی نیز در این میان وجود ندارد، نه برای مترجم و نه برای صاحب اثر. تصور می کنید ناشری که با بضاعت محدود کتابی را می گیرد و در ۵۰۰ نسخه چاپ می کند چه حق القلمی می تواند به مترجم یا به صاحب اثر پردازد؟ بیشتر این گونه ترجمه ها خیراتی است و تنها به درد ثبت در کارنامه برای ارتقاء رتبه استادی می خورد. من خودم در جریان ترجمه یک رمان معاصر به زبان انگلیسی بودم. نویسنده نه تنها حق ترجمه را پرداخته بلکه اجرت حروفچینی متن را هم از جیب داده تا حالا کی بتواند یک ناشر انگلیسی یا امریکایی را به قبول اثرش ترغیب کند.

عربها هم تا بیست، سی سال پیش وضع مشابهی داشتند. بعد شروع کردند به سوسید کردن ترجمه آثار نویسندگان شان به انگلیسی و فرانسه و بعد هم شانس آوردند نجیب محفوظ جایزه نوبل را برد، و حالا آثار محفوظ و بسیاری دیگر یا به انگلیسی ترجمه شده است و یا دارد می شود و اگر کاتولوگ یک توزیع کننده کتابهای مربوط به خاورمیانه همچون مؤسسه الساقی لندن را ورق بزنید خواهید دید که فهرست آثار ادبی ترجمه شده از عربی با آثار ترجمه شده از فارسی اصلاً قابل مقایسه نیست.

چه باید کرد؟ اول این که دولت یا ملت، فرهنگدوستان متمکن، باید قدم جلو بگذارند و بودجه ای را برای کمک به این کار - یعنی ترجمه و نشر آثار ادبی فارسی به انگلیسی در درجه اول و زبانهای دیگر در درجه دوم - تأمین کنند تا انگیزه مالی برای مترجمان طراز اول فراهم آید. نشر این گونه آثار نیز باید به دست ناشران قوی دست انجام شود تا کتابها هم در شبکه وسیعی از کتابفروشیها توزیع شوند و هم در رسانه ها برای آنها تبلیغ بشود. برای ترجمه آنها هم من همیشه توصیه ام استفاده از مترجم ایرانی انگلیسی دان بوده است و نه برعکس، یعنی فرنگی فارسی دان. چنین مترجمی حداقل با فارسی متن مشکل کمتری خواهد داشت. خوشبختانه در حال حاضر تعداد قابل توجهی ایرانی انگلیسی دان در داخل و خارج از کشور داریم که می توانند در چنین اموری مشارکت کنند. در مرحله بعد کار این مترجمان البته باید توسط ویراستاران حرفه ای اهل آن زبان ویرایش و حتی بازنویسی بشود تا به شکلی کاملاً قابل ارائه



درآید و گیرهای زبانی آن برطرف گردد. من خودم هم اگر کاری بکنم که بخواهد در انگلیس یا امریکا به چاپ برسد، اصرار خواهم داشت که قبل از چاپ به دست آدم دقیقی ویرایش بشود.

اجازه بدهید قبل از پایان دادن به این بحث تذکری هم دربارهٔ حفظ حقوق مؤلفان بدهم. من خودم سالهاست که اخلاقاً و عملاً هوادار حفظ حقوق پدیدآورندگان آثار هستم، چه ایرانی و چه غیرایرانی. در مورد ترجمهٔ آثار ایرانیان معاصر به زبانهای دیگر نیز همین عقیده را دارم. برای ترجمهٔ شعر یا داستان هر صاحب اثری به انگلیسی یا هر زبان دیگری باید قبلاً از او اجازه گرفت، به صورت کتبی. و باید او را در منافع احتمالی آن کار سهیم کرد. این استدلال که چون ایران عضو میثاق جهانی کپی رایت نیست پس نیازی به کسب اجازه نمی‌باشد از نظر حقوقی برای یک ناشر امریکایی ممکن است درست باشد ولی از نظر اخلاقی برای آن مترجم ایرانی به هیچ وجه قابل قبول نیست. صاحب اثر خودش می‌تواند در فرایند ترجمه شرکت کند و به حل مسائل و مشکلات کمک نماید. برای مترجمان جوان هم همین توصیه را دارم. مادامی که کارشان به شکل دست گرمی است و برای خودشان یا سر کلاس درس است اشکالی ندارد، ولی اگر قرار است ترجمه چاپ شود، گرفتن اجازه به نظر من الزامی است.

■ چنان که می‌دانید وضع ترجمهٔ حرفه‌ای ما سر و سامان ندارد. برای مثال، از تعداد کسانی که به کار ترجمه مشغول اند اطلاعی در دست نیست و معلوم نیست از این تعداد چند نفر فقط از راه ترجمه امرار معاش می‌کنند. زمینه تخصصی یا زمینهٔ مورد علاقهٔ برخی از مترجمان حرفه‌ای معلوم نیست. اساساً حرفه‌ای بودن معیار مشخصی ندارد. برخی از کسانی که کتاب ترجمه می‌کنند و به چاپ می‌رسانند صلاحیت ترجمه ندارند. بسیاری از کسانی که صلاحیت ترجمه دارند به دلایلی به ترجمه رو نمی‌آورند. مترجمان حرفه‌ای گاه کارهایی را ترجمه می‌کنند که مطابق میل شان نیست. هر چند که در عصر شکوفایی ارتباطات زندگی می‌کنیم ولی بین مترجمان از یک سو و بین مترجمان و صاحبان آثار و مشتریان و ناشران از سوی دیگر ارتباط چندانی وجود ندارد. مترجمان از اخبار دنیای ترجمه و از ابزار و امکاناتی که برای بهبود بخشیدن به کار ترجمه تولید می‌شود بی‌خبرند. برای مثال بسیاری از مترجمان از انواع فرهنگهای لغت یا از امکاناتی که کامپیوتر می‌تواند در اختیار آنها بگذارد یا از امکان و نحوهٔ برقراری تماس با صاحبان اثر بی‌اطلاع‌اند. چنان که می‌دانیم عموم کشورهای جهان، حتی کشورهای جهان سوم، انجمنهای صنفی با نام انجمن مترجمان حرفه‌ای دارند که این انجمنهای ملی عموماً عضو انجمن بین‌المللی مترجمان هستند. کار عمدهٔ انجمن برقراری ارتباطی سه جانبه است میان مترجم و مترجم و مشتری، و مترجم و جهان خارج. این ارتباطات از طریق خبرنامه‌ای داخلی و نشریه‌ای علمی برقرار می‌شود. مترجمان از طریق خبرنامه از کار و حال یکدیگر آگاه می‌شوند و از طریق مجله از تجارت حرفه‌ای یکدیگر. مادر «مترجم» از مدتی پیش در این فکر بوده‌ایم که مترجمان حرفه‌ای کشور را به تشکیل چنین انجمنی دعوت کنیم و در حال حاضر بنده دارم دربارهٔ تجارب سایر کشورها تحقیق می‌کنم. به نظر شما باتوجه به اوضاع ترجمهٔ حرفه‌ای در ایران تشکیل چنین انجمنی ضرورت دارد؟ آیا مترجمان حرفه‌ای ما که به نوعی ازوای حرفه‌ای خو گرفته‌اند از تشکیل چنین انجمنی که قبل از هر چیز فایدهٔ آن متوجه خودشان خواهد بود استقبال خواهند کرد؟ در این زمینه چه پیشنهادهایی دارید؟

بنده هم تشکیل چنین انجمنی را از جهات مختلف سودمند می‌دانم ولی به تشکیل آن در زمان حاضر چندان امیدوار نیستم. علت آن هم چند چیز است، از جمله فردگرایی مترجمان سرشناس و بعد هم گره خوردن کار تشکلهای صنفی مترجمان و ویراستاران با مسألهٔ کانون نویسندگان. دوستان هم‌قلم ما بیش از ما علاقه‌مند به حل و فصل مسائل سیاسی کشور هستند و این علاقه مندی باعث می‌شود که نظام به تشکیل این گونه انجمنها خوشبین نباشد. اگر نظام هم به ابتکار خودش یک انجمن مترجمان درست بکند، به احتمال قوی مورد استقبال جامعهٔ مترجمان قرار نمی‌گیرد. اما حقیقتاً اگر مترجمان یک انجمن

صنعتی قوی داشته باشند این انجمن برایشان خیلی کارها می‌تواند بکند. در درجه اول حمایت از حقوق صنعتی و منافع شان با قدرت چانه زنی افزوده‌ای که به عنوان یک اتحادیه صنعتی پیدا می‌کند و بعد بسیاری کارهای دیگر در جهت ایجاد تماس و ارتباط میان خود مترجمان و با صنف‌های دیگر و سازمانهای دولتی و حکومتی و دنیای خارج، ایجاد بانکهای اطلاعاتی کامپیوتری از ترجمه‌های چاپ شده و ترجمه‌های در دست اقدام، حل و فصل مسأله ترجمه‌های مکرر، برپایی کلاسها و کارگاه‌های ترجمه، تهیه و انتشار واژه‌نامه‌های تأیید شده و غیره و غیره.

بنده عرض کردم که به تشکیل چنین انجمنی در آینده نزدیک امیدوار نیستیم، ولی حضور مجله شما را در صحنه یک عامل بسیار مثبت می‌بینم و تصور می‌کنم بعضی از وظایفی را که نشریه علمی انجمن مترجمان باید برعهده بگیرد، «مترجم» می‌تواند از هم اکنون عهده‌دار شود. «مترجم» توانسته است در طول حیات نسبتاً کوتاه خود نشان بدهد که نشریه‌ای است جدی که سرش به کار خودش گرم است و مسائل حرفه‌ای و آموزشی ترجمه برایش مهم تر هستند تا شعارهای سیاسی. خوشبختانه اعتماد مترجمان معتبر و محترم را هم توانسته است به خودش جلب کند و در عین حال مورد توجه دانشجویان ترجمه هم قرار بگیرد. با این توصیف، این امیدواری وجود دارد که «مترجم» بتواند به رغم شرایط دشواری که برای مطبوعات مستقل وجود دارد روی پای خودش بایستد و به حیاتش ادامه دهد. بنابراین باید خودش را به نوعی نشریه غیررسمی جامعه مترجمان ایران بداند و به شیوه‌ای متناسب با این نقش عمل کند.

■ باتوجه به این که در کار عملی ترجمه صاحب نظر و تجربه هستید، آیا تا به حال ترجمه تدریس کرده‌اید؟ در این صورت چه تجربه‌ای در این زمینه دارید؟ من همیشه طرفدار این نظریه بوده‌ام که دروس عملی ترجمه را مترجم باید تدریس کند، زیرا مترجم در مقایسه با معلم زبان در انطباق پیچیدگیهای معنایی و نحوی دو زبان بر یکدیگر تجربه دارد، و در واقع تعجب می‌کنم چگونه کسی که یک صفحه کامل به دست خود ترجمه نکرده می‌تواند ترجمه تدریس کند. متأسفانه در برخی از گروههای زبان دانشگاهها وقتی پای تقسیم دروس به میان می‌آید معلوم می‌شود که همه می‌توانند ترجمه درس بدهند چون ظاهراً این تنها درسی است که به هیچ تجربه قبلی نیاز ندارد. از یک طرف دانشگاهها مدرسان ترجمه را محدود می‌کنند و از طرف دیگر گروهها انتخاب این دروس را برای اعضای خود آزاد می‌گذارند. در چنین شرایطی تعجبی ندارد که درس شیرین ترجمه در کارگاههای مترجمان کارکشته به درسی عذاب آور برای دانشجو تبدیل می‌شود.

عرضم به خدمت شما، بنده به طور کلی چهار پنج سال، آن هم در جوانی، بیشتر به تدریس انگلیسی اشتغال نداشته‌ام و در آن مدت هم اختصاصاً ترجمه انگلیسی تدریس نکرده‌ام، بلکه درسی که می‌دادم مخلوطی بوده است از قرائت و دستور و ترجمه و چون شاگردان من دانشجویان رشته هنرهای تزئینی بوده‌اند سعی می‌کردم در زمان محدودی که در اختیار دارم آنها را با متون هنری قدری آشنا کنم و اصطلاحات پایه را در زمینه هنر به آنها بیاموزم. فرصت این که شخص انگلیسی‌اندانی را انگلیسی دان کنم طبعاً وجود نداشت ولی آن دانشجویانی که دارای معلومات قبلی خوبی بودند حتماً بهره بیشتری برده‌اند. در سالهای اخیر چند جلسه‌ای در دوره‌های ویرایش یا ویرایش ترجمه درس داده‌ام و یا به عنوان یک مترجم باتجربه در آخر دوره سر کلاس رفته‌ام و متنی را با شرکت کنندگان آن دوره با هم کار کرده‌ایم. من هم با شما موافقم که اگر برای تدریس ترجمه از مترجمان با سابقه استفاده شود بهتر است، ولی لابد این امر عملی نیست. بنابراین، یک امکان دیگر این است که با استفاده از مترجمان مجرب کارگاههای ترجمه تشکیل بدهیم، البته با تدارک کافی، مخصوصاً از نظر تهیه مواد آموزشی تا کارگاه خوب جلو برود و وقت شرکت کنندگان تلف نشود.

من خودم از کلاسهای ترجمه چه در دبیرستان و چه در دانشگاه بهره‌ی زیادی نبرده‌ام، چون در واقع بدون متد تدریس می‌شد و استاد اغلب یک متن کوتاه یا چند جمله را به دانشجویان می‌داد به فارسی ترجمه کنند و بعد هم به صورت ترجمه دقیق و مطابق النعل بالنعل آن را تصحیح می‌کرد. نه از انواع ترجمه سخنی می‌رفت و نه مسائل ظریف دیگری مطرح می‌شد. من خودم زمانی فکری داشتم که کتابی برای آموزش ترجمه بنویسم که از مفردات، یعنی اسم و فعل و صفت و قید و غیره، شروع بشود و بعد به ترجمه جمله برسد و در مرحله آخر با انواع مختلف ترجمه مثل ترجمه ادبی، ترجمه ژورنالیستی، ترجمه اسناد و مدارک و ترجمه علمی ادامه پیدا کند. تصور می‌کنم چنین الگویی با مقداری چاشنی تئوری براساس نظریات جدید زبان شناسی فرمول خوبی برای تدریس ترجمه باشد.

■ گاه علاقه‌مندان ترجمه سؤالی از ما می‌پرسند که در پاسخ آن درمی‌مانیم. در اینجا از فرصت استفاده می‌کنم و این سؤال را باتوجه به تجربه‌ای که در این زمینه دارید از شما می‌پرسم. اگر کسی خود را مترجم خوبی بداند ولی ترجمه چاپ شده نداشته باشد و از راه و رسم ورود به دنیای ترجمه حرفه‌ای هم بی‌خبر باشد و نه خودش و نه هیچ یک از دوستان و اقوامش با ناشری آشنا نباشند، در این صورت در این آشفته بازار ترجمه و نشر چه باید بکند؟ کارش را از کجا باید شروع کند؟

اولاً بگویم که بدا به حالش! باید ترجمه‌اش را به خرج خودش چاپ کند و بعد هم در توزیع و فروش آن بماند و سرانجام ضرر جانانه‌ای بکند! یافتن ناشر به صورت ابتدا به ساکن برای یک مترجم ناشناخته در هر روزگاری دشوار است، مخصوصاً در این روزگار که نشر کتاب برای ناشران بخش خصوصی دارد عملاً غیرممکن می‌شود. توصیه من به مترجمان جوان همیشه این است که قبل از ترجمه کتاب حتماً مقاله و داستان کوتاه چاپ کنند و آن را در نشریات به چاپ برسانند تا هم تجربه کسب کنند و هم کم‌کم شناخته بشوند. نشریاتی که توان پرداختن حق القلم را ندارند به مترجمان جوان زودتر روی خوش نشان می‌دهند تا ناشران خصوصی که ملزم به پرداخت حق‌الترجمه هستند و بیشتر میل دارند با مترجمان مشهور قرارداد ببندند. درحقیقت، یک جای خالی بزرگ در سیستم نشر ما مکانی است که به مترجمان تازه کار فرصت تجربه‌اندوزی و بروز استعدادشان را بدهد. بله، معمولاً مطبوعات جای مناسب تری برای آغازکنندگان راه است.

■ چنان که می‌دانید صوموم دانشجویان رشته‌های زبان خارجی و دروس ترجمه به خرید یک فرهنگ دوزبانه اکتفا می‌کنند و معمولاً فرهنگ فارسی به فارسی هم نمی‌خرند چون مورد استفاده‌ای برای آن پیدا نمی‌کنند و تصور نمی‌کنند که برای ترجمه به آن نیازی باشد. از فرهنگهای یک زبانه و دوزبانه موجود کدام را توصیه می‌کنید و به چه دلیل؟ خود شما بیشتر از کدام فرهنگها استفاده می‌کنید؟

اجازه بدهید من به این سؤال شما از آخر جواب بدهم. من معمولاً به فرهنگهای دوزبانه مراجعه نمی‌کنم مگر وقتی که دریمانم. فرهنگهای یکزبانه دم دست من عبارتند از فرهنگ وبستر دانشگاهی (Merriam Webster's Collegiate Dictionary) که سالهاست از آن استفاده می‌کنم و اینک چاپ دهم (۱۹۹۳) آن را اخوی لطف کرده و از امریکا فرستاده، فرهنگ انگلیسی کوبیلد (Collins Cobuild English Language Dictionary)، محصول مشترک دانشگاه برمینگم و انتشارات کالینز (۱۹۸۷) که به کمک کامپیوتر از زبان زنده و رایج انگلیسی استخراج شده و جای آن دارد که در «مترجم» به تفصیل معرفی شود، و یک فرهنگ قدیمی آکسفورد (The Shorter Oxford English Dictionary) چاپ ۱۹۵۵، که یادگار دوران دانشجویی است؛ مراجعه به آن دشوار است ولی برای رفع مشکلات متون اندکی کهنه بسیار

کارساز است. به فرهنگ‌های دوزبانه وقتی مراجعه می‌کنم که فرهنگ‌های یک‌زبانه مشکل مرا حل نکرده باشند. به کار حییم اعتماد دارم، هرچند که بسیاری از معادلهای او دیگر بوی کهنگی می‌دهند و از فرهنگ‌های جدیدتر «فرهنگ انگلیسی فارسی معاصر» تألیف دکتر محمدرضا باطنی را می‌پسندم، با وجودی که فعلاً فرهنگ ناقصی است، ولی مجموعه خوبی از واژه‌های مترادف در برابر مدخلهای دستچین شده خود دارد. از فرهنگ‌های آریان پور پرهیز می‌کنم، چون کمتر اتفاق افتاده است که از آن بهره‌ای ببرم. شمه‌ای از اشکالات آن را در مقاله «از پست و بلند ترجمه» (همان، صص ۱۸۴ تا ۱۸۸؛ ۲۳۹ و ۲۴۰، پانویس) برشمرده‌ام و نیازی به تکرار آن مطالب در اینجا نیست.

توصیه‌ام به دانشجویان استفاده از فرهنگ‌های یک‌زبانه (Concise Oxford یا Longman's یا همان Collegiate میریام وبستر) در درجه اول است. چون هم وادارشان می‌کند که معنی درست واژه مورد نظر را بیاموزند و هم ذهن آنان را به کار می‌اندازد تا خودشان به معادل درستی برسند. مراجعه ابتدا به ساکن به یک فرهنگ دوزبانه و اخذ یک معادل قالبی از آن ذهن را تبیل می‌کند. در مرحله بعد اگر بخواهید یک فرهنگ انگلیسی فارسی داشته باشید، حییم یا باطنی.

و حالا اجازه می‌خواهم برای این که ذکر خیر بیشتری از شادروان سلیمان حییم شده باشد موردی را که اخیراً برای من اتفاق افتاد نقل کنم. یکی از دوستان چندی پیش معادل انگلیسی «خاکشیر» (همان تخم گیاه خاصیت بخش معروف) را از من پرسید که طبعاً نمی‌دانستم. گفت به فرهنگ فارسی-انگلیسی حییم مراجعه کرده‌ام و معادل London rocket را در برابر آن یافته‌ام و ناباور شروع کرد به خندیدن. من پاسخ دادم که تا به حال در فرهنگ‌های حییم به معانی پرت و پلا برنخورده‌ام؛ اگر حییم London rocket نوشته لابد موجبی داشته. حالا آن را محک می‌زنیم. پس اول مراجعه به فرهنگ فارسی-انگلیسی حییم، برای حصول اطمینان از وجود London rocket در آن در برابر «خاکشیر» (بلکه دوست من قصد داشته مراد دست بیندازد). بله، حییم London rocket-seeds را در مقابل «خاکشی» (شکل دیگری از «خاکشیر») گذاشته. میریام وبستر (چاپ دهم) London rocket را ندارد، ولی Shorter Oxford قدیمی من (۱۹۵۵) آن را دارد، با این تعریف:

The plant *Sisymbrium Irio*, which sprang up abundantly on the ruins of the great fire of London in 1666.

خب حالا از کجا بدانیم که این *Sisymbrium Irio* همان خاکشی یا خاکشیر شفابخش است. به «واژه‌نامه گیاهی» دکتر اسماعیل زاهدی (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷) از طرف اسامی لاتینی گیاهی آن مراجعه می‌کنیم و به *Sisymbrium officinale* می‌رسیم. *Sisymbrium Irio* را ندارد. درعین حال برای همین مدخل معادلهای فارسی «خاکشی» و «تودری» را می‌بینیم و معادل انگلیسی hedge mustard را. نزدیک هستیم ولی باز هم می‌خواهیم نزدیک‌تر برویم. این بار به فرهنگ معین مراجعه می‌کنیم به سراغ «خاکشیر» می‌رویم. یکی از نقاط قوت این فرهنگ اسامی گلها و گیاهان ایران است که به همراهی علمای هر گیاه در آن ذکر شده. برای «خاکشیر» در پاورقی نام لاتینی *Sisymbrium irionis* داده شده، پس حییم درست نوشته. آفرین! شرط نبسته را من می‌برم!

■ در خاتمه، چه توصیه‌ای برای مترجمان تازه کار و چه پیشنهادی برای «مترجم» دارید؟

قدرت هر مترجم بستگی به تواناییهای او در هر دو زبان مبدأ و مقصد دارد. بنابراین مترجم فارسی‌زبان هرچه انگلیسی را بهتر بداند در درازمدت مترجم تواناتری خواهد شد و خطاهای کمتری

مرتکب خواهد گردید. یک مترجم خوب و پُرسواس تا آخر عمرش یک طلبه باقی می ماند و هیچ وقت از آموختن دست نمی کشد. هر مترجمی نیاز به کمک و مشورت دارد، بنابراین، باید دوست یا آشنایی داشته باشد که بتواند به هنگام نیاز به او مراجعه کند و از او کمک بخواهد. یک ویراستار خوب و دلسوز می تواند حکم چنین دوستی را داشته باشد. من دوستان چندین و چند ساله ای دارم که هنوز برای حل و فصل مشکلاتم با ایشان مشورت می کنم. همه شان هم در ایران نیستند. خوشبختانه وسایل ارتباطی جدید امکان مشورت از راه دور را به انسان می دهند. مقابله آثار مترجمان خوب با اصل انگلیسی یا امریکایی آنها هم مفید است و می تواند بسیار آموزنده باشد. بنابراین، توصیه من کار و کوشش و سختگیری است و رضایت ندادن به اولین پیش نویسی که از زیر دست انسان بیرون می آید. یک توصیه دیگر هم دارم: متنی را برای ترجمه انتخاب کنید که حقیقتاً بیستید و دوست داشته باشید. ترجمه کردن یک کتاب چیزی شبیه به هم اتاق شدن و زندگی کردن با فرد دیگری است. اگر اخلاق و رفتار او را دوست نداشته باشید بدا به احوال تان!

در مورد فصلنامه «مترجم» پیشنهادی قبلاً کردم، در مورد برعهده گرفتن نقش نشریه ای برای انجمن مترجمانی که فعلاً وجود خارجی ندارد. اگر «مترجم» بتواند دفعات انتشارش را هم زیاد بکند. اول ۶ شماره در سال به جای ۴ شماره کنونی و بعد ۸ شماره تا سرانجام بشود یک نشریه ماهانه. تأثیرش زیادتر خواهد بود. «مترجم» در شکل کنونی هم راهش را درست انتخاب کرده است و خوب پیش می رود. پس به قول انگلیسی ها Carry on, Doc.

### کارنامه ترجمه \*

#### ۱- ترجمه از انگلیسی: کتاب

- \* آرتور کانن دوویل. بادآورده. [همه: ۱۳۳۰: منتشر نشده]
- \* جان آزرین. باخشم به یاد آر. بی نا، ج ۱: آبان ۱۳۴۲؛ ۱۲۱ ص وزیری.
- [نمایشنامه است: اولین کتاب منتشر شده امامی.]
- \* اف. اسکات فیتس جرالده. طلا و خاکستر (گتسی بزرگ). شرکت؛ ج ۱: دی ۱۳۴۴؛ ۲۰۴ ص رقی.
- F. Scott Fitzgerald. *The Great Gatsby*. USA, 1925.
- \* ج ۲: ۱۳۴۷ با عنوان گتسی بزرگ (طلا و خاکستر). کتابهای جیبی، شرکت سهامی؛ ۲۶۰ ص جیبی.
- [یا قدری حک و اصلاح]
- \* آرتور سی. کلارک و سردیران لایف. انسان و فضا. روزن، انتشارات؛ ج ۱: ۱۳۴۹؛ ۳۰۰ ص رحلی.
- \* دیوید لاج. گراهام گرین. کتابهای جیبی، شرکت سهامی؛ ج ۱: ۱۳۵۳؛ ۷۲ ص خشتی. مجموعه نویسندگان امروز: ۱.
- \* آلکس لاگوما (گردآورنده). آبارتهد. خوارزمی، انتشارات؛ ج ۱: تیر ۱۳۶۰؛ ۳۱۳ ص رقی.
- \* دنیس رایت. ایرانیان در میان انگلیسی ها: صحنه هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا. نشر نو، با همکاری انتشارات زمینه؛ ج ۱، ج ۱: تیر ۱۳۶۴؛ ۱۹۹ ص وزیری.

\* این کارنامه بخشی از آثار آقای امامی است که با اجازه ایشان از از پست و بلند ترجمه نقل شده است.

33600\*

5 1

\* ج ۲، ج ۱: دی ۱۳۶۵؛ ۲۷۸ ص وزیری.

\* هربرت رید. باگلی امامی. تاریخچه نقاشی نوین. انتشارات نگاه. [زیر چاپ]

18 090

090

090

090

## ۲- ترجمه از انگلیسی: مقاله ها و مطالب کوتاه

\* ردیارد کیلینگ. «پسران مارتا». اجتماع ملی، هفته نامه (شیراز)؛ حدود ۱۳۳۱.

\* کنت تاینان. ترجمه با نام مستعار «کیما». «اتلوی اولیویه». اندیشه و هنر. دوره پنجم، شماره ۱۴، ۱۳۴۵؛ صص ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۲.

\* کنت تاینان. «گتسی و روئای امریکایی». افزوده شده به چاپ سوم گتسی بزرگ، ۱۳۵۴.

\* جیمز جویس. «تصویر هنرمند در جوانی»: یک تکه از یک کتاب. تماشا، هفته نامه؛ سال پنجم،

۹ اسفند ۱۳۵۴؛ صص ۲۴ و ۲۵.

## ۳- ترجمه از فارسی به انگلیسی

\* ترجمه هفت شعر از شاعران نوپرداز به همراهی یک مقدمه کوتاه:

ons in Persian Poetry". *Kayhan International*, March 20, 1963, p. 11.

به شرح زیر:

Michael ...avan Sales, "My Garden".

- «باغ من» از مهدی اخوان ثالث:

Forugh Farrokhzad, "In the Cold Streets of the Night".

- «در خیابانهای سرد شب» از فروغ فرخزاد:

Nader Naderpur, "Stranger".

- «ناشناس» از نادر نادرپور:

Ahmad Shamlu, "Nocturne".

- «شبانه» [شپ، تار] از احمد شاملو:

Sohrab Sepehri, "And".

- «و» از سهراب سپهری:

Fereidun Tavallali, "The Sinner".

- «گناهکار» از فریدون توللی:

Nima Yushij, "Woe is Me".

- «وای بر من» از نیما یوشیج:

Forugh Farrokhzad, "I Was Dying of You". *Kayhan International*, July 21 1964, p. 6.

- ترجمه شعر «من از تو می مردم» فروغ فرخزاد:

Forugh Farrokhzad, "Earthly Gospels". *Kayhan International*, July 21. 1964, p. 6.

- ترجمه شعر «آیه های زمینی» از فروغ فرخزاد:

Jalal Al-e Ahmad, "Crisis in Education: The School Principal". *Kayhan International*, October 19, 1964, p. 4.

- ترجمه فصل دوم رمان مدیر مدرسه از جلال آل احمد:

Gholam-Hosein Sa'edi, "The Mourners". *Kayhan*

- ترجمه ششمین بخش مجموعه عزاداران بیل:

Bahman Forsi, "House-Guest". *Kayhan Mideast*

- ترجمه داستان کوتاه «میهمان» از بهمن فرسی:

Mirror, July 9, 1965, p. 3.

- ترجمه بخش هایی از کتاب مردی که در غبار کم شد از نصرت رحمانی:

Nosrat Rahmani, "Diary of a Heroin Addict". *Kayhan Mideast Mirror*, June 11, 1965, p.3.

- ترجمه داستان کوتاه «برفها، سگها، کلاغها» از جمال میرصادقی:

Jamal Mirsadeqi, "Snows, Dogs, Crows". *Kayhan International Supplement*, August 13, 1965, p. 10.

- ترجمه داستان کوتاه «تربیب الوقوع» از بهرام صادقی:

Bahram Sadeqi, "Imminent". *Kayhan International*, p. 10.

- ترجمه شعر «تولد دیگری» فروغ فرخزاد با همکاری شاعر: Forugh Farrokhzad, "Another Birth". *Kayhan International*, January 27, 1966, p. 6.
- ترجمه گفتار فیلم مستند بلند خانه خدا ساخته ابوالقاسم رضایی و جلال مقدم: Abol-Qasem Reza'i, *Pilgrimage to Mecca*, Narration for a Feature-Length Documentary, 1967.
- ترجمه چهار شعر جدید از شاعران نوپرداز و تجدید چاپ دو ترجمه قدیمی در روزنامه کیهان اینترنشنل مقارن شبهای شعر انستیتو گوته: "A Pinch of Poetry". *Kayhan International*, June 24, 1968, p. 6.

به شرح زیر:

- ترجمه شعر «شبانه» [شب، تار] از احمد شاملو: Ahmad Shamlu, "Nocturne I".
- ترجمه شعر «شبانه» [شبانه شعری...] از احمد شاملو: Ahmad Shamlu, "Nocturne II".
- ترجمه شعر «طرح» [شب با گلوی خونین] از احمد شاملو: Ahmad Shamlu, "Outline".
- ترجمه شعر «کتیبه» از مهدی اخوان ثالث با همکاری دکتر شاتول بخاش: Mehdi Akhavan Sales, "The Inscription".
- ترجمه شعر «باغ من» از مهدی اخوان ثالث: Mehdi Akhavan Sales, "My Garden".
- ترجمه شعر «پیامی در راه» از سهراب سپهری: Sohrab Sepehri, "One Day".
- ترجمه شعر بلند «صدای پای آب» از سهراب سپهری: Sohrab Sepehri, "Water's Footsteps". *Iranian Studies*, Vol. XV, Nos. 1-4, 1982, pp. 97-116.
- ترجمه شعر «عاشقانه» از فروغ فرخزاد: Michael C. Hillmann, Forugh Farrokhzad, "Love Song". *Michael C. Hillmann (ed.), op. cit., Literature East & West, Austin, Tx. [1988] pp. 135-37.*
- ترجمه شعر «دوست» از سهراب سپهری: Sohrab Sepehri, "Friend". *Michael C. Hillmann, op. cit., pp. 141-42.*

- ترجمه ۷۲ رباعی خیام برای کتاب شراب نیشاپور، فراهم آمده به کوشش شاهرخ گلستان:

Shahrokh Golestan, *The Wine of Nishapur: A Pholographer's Promenade in the Ruba'iyat of Omar Khayyam*. Editions Souffles, Paris, 1989, n.f.

- ترجمه مقاله «گبه، هنر عشایری جنوب غربی ایران» نوشته پرویز تناولی:

Parviz Tanavoli, "Gabbeh - Tribal Art of Southwestern Iran". *GABBEH: the George Bornet Collection*, Vol. 2. Goerge D. Bornet, Baar, Switzerland, 1990 (?), pp. 11-29.

- ترجمه بخشی از رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده از محمود دولت آبادی، ج ۱، صص ۲۶۲ تا ۲۷۵:

Mahmud Dowlatabadi, "The Bygone Days of Old Folks: An Extract."

[تکثیر محدود در مجلس سخنرانی محمود دولت آبادی در هلند، در سال ۱۹۹۰]

- ترجمه مقدمه و شرح تصاویر کتاب با تاز و بود عشق، فراهم آمده به کوشش محمد صادقی فسایی:

Mohammad Sadeqi Fasai. *Woven with Love: Tribal Gabbehs and Carpets from Fars*. Negar Books, 1992.

[کتاب مصوربویانه]

- ترجمه مقدمه و شرح تصاویر کتاب گلگشت در نگارستان، فراهم آمده به کوشش نعمت الله کیکاوسی:

Ne'matollah Keikavusi. *Promenade in the Picture Gallery: An album of Iranian and European Paintings from the Sa'dabad Museum of Fine Arts, Tehran*. Negar Books, 1992.

۴ - درباره ترجمه؛ نگاشته شده به فارسی و انگلیسی

\* کریم امامی و بهمن فرسی. «دو نامه درباره ترجمه یک کتاب». اندیشه و هنر، دوره پنجم، شماره ۸، اردیبهشت

۱۳۴۵؛ صص ۱۰۹۸ تا ۱۱۱۶.

\* توصیفی از چگونگی ترجمه شعر «تولد دیگری» به زبان انگلیسی در حضور شاعر:

“On Translating a Persian Poem”. *Kayhan International*, Jan. 27, 1966, p. 6.

\* «از خاک به خاک، از جان به جهان». آرش: یادنامه فروغ فرخزاد، شماره ۱۳، اسفند ۱۳۴۵؛ صص ۱۱۹ تا ۱۲۶.

[همان مطالب مقاله کیهان/انترنشنل درباره ترجمه «تولد دیگری» است به زبان فارسی]

\* «مسأله لحن در ترجمه: یا چگونه از کلاغ فرنگی بلبل پارسی گو نباید ساخت». اندیشه و هنر، دوره پنجم، شماره ۱۰، مرداد ۱۳۴۶؛ صص ۵۲۸ تا ۵۳۵.

\* «در باب ترجمه «عام فهم و خاص پسند» حاجی بابا». کتاب امروز [دفتر هشتم]، زمستان ۱۳۵۳؛ صص ۴۳ تا ۵۲.

\* «پدیده‌ای به نام ذبیح‌الله منصوری، مترجم». نشر دانش، سال هشتم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۶۶؛ صص ۵۲ تا ۶۱.

\* «ترجمه‌های مکرر از یک کتاب و مسأله کپی‌رایت». نشر دانش، سال هشتم، شماره ۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۶؛ صص ۷۵ تا ۷۷.

\* «ترجمه ناپذیرها و ترجمه پذیرها و راه آینده». [بخش هشتم و پایانی «از پست و بلند ترجمه»]. کلک، شماره ۸، آبان ۱۳۶۹؛ صص ۱۸۴ تا ۱۸۹.

\* «ترجمه تازه‌ای از رباعیهای خیام به زبان انگلیسی». کتابنامه‌ای ایرانا، [دفتر دوم]، تابستان ۱۳۷۰؛ اسپرک، انتشارات؛ صص ۳۰۳ تا ۳۴۶.